

رژه زیر تابوت ۲ خرداد!

اختلاف دستجات گوناگون در جمهوری اسلامی بار دیگر حول مساله انتخابات متمرکز میشود. اقلیتی از بورژوازی در اپوزیسیون درون و بیرون رژیم هنوز در حسرت گذشته زیر تابوت دوم خرداد رژه میروند. اما این تلاش از سر استیصال، نه خودشان را قانع و نه مردم را بار دیگر متوهم میکند. تحولاتی که در جمهوری اسلامی شروع شده است راه برگشت ندارد. هر جریان و هر آدمی بیاید ناچار به پیمودن این راه است. راه دیگر سرنگونی است.

با عروج دولت احمدی نژاد همه پرچم ها یکی پس از دیگری از دست جریانات سیاسی اپوزیسیون رسمی و غیر رسمی رژیم افتاد. احمدی نژاد پرچم ناسیونالیسم عظمت طلب ایرانی و پرچم تامین سودآوری سرمایه از طریق کار ارزان را در دست دارد. و این کل اپوزیسیون بورژوازی و ناسیونالیست درون و بیرون مرزی را خلع سلاح کرده است. چیزی که ناسیونالیسم ایرانی آرزو میکرد و در خواب هم نمی دید اکنون توسط دولت جمهوری اسلامی و جناح خامنه ای و سپاه پاسداران متحقق میشود. ایران اتمی و قدرت منطقه ای، سرکوب مردم با سلاح اختناق، ناسیونالیسم و اسلام همه اینها با هم آن خاصیتی است که هر دولتی که بعد از احمدی نژاد هم سرکار بیاید ناچار به حفظ و ادامه آن است.

بورژوازی حاکم بر ایران نه می خواهد و نه می تواند اقتصاد و سیاست را لیبرالیزه کند. بورژوازی ایران نمیتواند لیبرال باشد. خاتمی یا هر کس دیگری هم بیاید برای جلب رضایت و سودآوری سرمایه باید نیروی کار را ارزان نگه دارد تا به وسیله آن منفعت کل بورژوازی و سرمایه داری ایران را از کوچک تا بزرگ تامین کند. و سرکوب و اختناق را باید نگه دارد، چرا که اگر آزادی بدهد طبقه کارگر در مقابلش متشکل میشود و علیه دستمزد پایین و برای بیمه بیکاری مبارزه میکند. با هر روزنه ای از گشایش و هر فرجه ای، پای طبقه کارگر به میان می آید.

جدال اصلی و آتی در جامعه ایران جدالی بین طبقه کارگر و جمهوری اسلامی در کلیت، با هر دولتی که سر کار بیاید و جدالی طبقاتی با کل بورژوازی ایران است. طبقه کارگر و حزب سیاسی و کمونیستی اش در این جدال علاوه بر مبارزه علیه کار ارزان، دستمزد پایین و بیکاری و فقر و گرانی که به او تحمیل شده است، رهبری مبارزه زنان علیه آپارتاید جنسی و مبارزه علیه مذهب و دخالت آن در زندگی مردم را در دست خواهد داشت. این مبارزه ای در جهت کسب قدرت سیاسی است.

زنده باد مردم آزاده مریوان و شهرک کانی دیار!

جنایت هرچه هولناک تر، ناموس خانواده محفوظ تر، اسلام در قدرت مفتخرتر!



شریا شهابی

۲۵ تا ۳۱ مرداد، مردم مریوان و شهرک کانی دیار، دو تحرک و طپش، یکی ضدانسانی - اسلامی و دیگری انسانی- انقلابی را شاهد بودند. اولی در حمایت اسلام، قانون، فرهنگ و نظام حاکم مرتکب قتل ناموسی فجیعی شد، رسماً قاتل مورد حمایت فرار گرفت و دیگری ابراز وجود یک همبستگی انسانی، مردمی، متشکل و متحد بود که به قاتل و شرکای قتل و قاتلین بعدی، درسهای فراموش نشدنی داد. در این مقطع جلوه ای از جنبش مردمی که محکم و قاطع در مقابل سرتاپای نظام حاکم، در دفاع از حق زن بی چون و چرا ایستاد، عرض اندام کرد.

ص ۲

حزب اتحاد کمونیسم کارگری این تناقض را چگونه توضیح میدهد؟



حسین مراد بیگی

از روزی که جواب سیاسی حزب حکمتیست در مورد قرار پیوستن "حزب اتحاد کمونیسم کارگری"، ظاهر را به مذاق رهبری این حزب خوش نیامد، حمله علیه حزب حکمتیست را شروع کردند. از آن زمان به بعد تقریباً در هر شماره "یک دنیای بهتر" علیه حزب حکمتیست مطلبی نوشته اند که من در اینجا وارد محتوی نوشته های آنان نمی شوم، هدفم اساساً اشاره به تناقضی است که رهبری "حزب اتحاد کمونیسم کارگری" همچنان با خود حمل میکند و تاکنون حتی از توضیح در مورد آن برای اعضای این حزب که قرار بود به حزب حکمتیست ملحق شوند، نیز خودداری کرده است. در عوض و در این مدت سعی کرده است با حمله به حزب حکمتیست، خود را سرگرم کند.

ص ۳

فمینیسم، اصلاحات و قانونگرایی یا برابری کامل زن و مرد

پری زارع

تجارب دهه های اخیر نشان می دهد که فمینیست ها، قانون گراها، اصلاح طلبان و روشنفکران لیبرال با هر اندازه تفاوت در نگرش به مساوی، در رابطه با آپارتاید جنسی، تبعیض و نابرابری و بی حقوقی زنان در ایران، نمی توانند هیچ درجه از برابری طلبی کامل زن و مرد را نمایندگی کنند. اعتراض به تبعیض جنسی در قالب طرح خواست های جزئی و بشدت ناچیز و در چارچوب قوانین اسلامی، شرع و فتوای فقها وجه مشترک جریانات فوق را تشکیل می دهد.

ص ۴

از میان اخبار

- ترس رژیم از هر اقدام انسانی مردم!
- جواب زور را با زور باید داد!
- شعله های جدا از هم خشم کارگران!

ص ۵



زنده باد مردم آزاده ...

ثریا شهابی

... در این فاصله مریوان و شهرک کانی دیار، یکی از فجیع ترین جنایات ناموسی و باشکوه ترین جلوه اعتراض رادیکال به قوانین و فرهنگ آدم کش اسلامی را شاهد بود. ۲۵ مرداد پدري در اعتراض به اقدام دختر ۱۹ ساله ش، فرشته نجاتی، برای خارج شدن از ازدواج ناخواسته مرتکب جنایت هولناکی میشود. پدر برای حفظ شرف و ناموس اسلامی - قومی و خانوادگی، دختر بیگناهش را وحشیانه سر میبرد و ذبح اسلامی میکند. مردم مریوان و شهرک کانی دیار این جنایت، قتل عمد و نقشه مند "خانوادگی" را تحمل نمی کنند، به محض اطلاع از این فاجعه، به حرکت در می آیند و در صف دو هزار نفره و با حمل پلاکاردهایی در اعتراض به قوانین اسلامی ضد زن، قوانین حیوانی که به پدر حق قتل فرزند و جگرگوشه اش را میدهد براه می افتند، پس از راهپیمایی و تظاهرات در مقابل دادگستری اجتماع میکنند.

مردم به حرکت در می آیند، به قاتل و پدرجنایتکاری که بیرحمانه فرشته نگون بخت را به دیار مرگ فرستاد، به شرکای اصلی این قتل اسلامی که بر مسند قدرتمندان، و به جنبش دفاع از حقوق زن، درسهای فراموش نشدنی دادند. دوهزار نفر، بغض و اندوه مرگ فرشته بیگناه را باروت انفجار خشم و نفرت از زن ستیزی حکومتی میکنند که مسبب، مشوق، بانی و سازمان دهنده اصلی سیستم ضد زن و ضد بشری حاکم است. این صف آگاه و متشکل که قاتل و قاتلین را میشناسند، به حرکت در می آید و خواهان لغو تمام قوانین

اسلامی ضد زن از قانون اساسی و دستگیری و محاکمه قاتل میشود. مردم در صف هزاران نفره در اعتراض به تمام قوانین ضد زن اسلامی، قوانین که به پدر حق قتل فرزند را میدهد، به مصاف حکومت میروند.

رژیم آدم کشان، مشوق و حامی قتل دولتی و خانوادگی زنانی که مرز محدودیت های اسلامی - قومی و مردسالارانه را زیر پا گذاشته اند، مامورین جمهوری اسلامی در مقابل این حرکت برای حفظ کیان اسلام و قانون و فرهنگ و اخلاق حاکم، از قاتل حمایت میکند. مامورین جمهوری اسلامی به مردم معترض حمله و دهها نفر را دستگیر میکنند. مردم با گسترش اعتراضات، موفق میشوند تعداد زیادی از دستگیر شدگان را آزاد کنند. جزئیات این حرکت با شکوه را میتوان از نشریات و سایت های خبری حزب حکمتیست در یافت کرد.

پیشتانان رهایی زن!

در حرکت مردم مریوان، دوهزار نفر، نفرت و انزجارشان را نسبت به فرهنگ، اخلاق، قانون و ارزشهای مردسالارانه، قومی و اسلامی، نشان دادند، فرهنگ و قوانینی که از پدري دلسوز جنایتکار میسازد، او را تماما از مغز، عاطفه، احساس و شرافت انسانی تهی و چون قاتلی حرفه ای به قصابی جگرگوشه بیگناهش میفرستد. در این حرکت دو هزار نفر در عین حال عمیق ترین همبستگی انسانی را بدرقه راه فرشته کردند و کيفرخواست حقوق پامال شده این قربانی معصوم را به میان کشیدند.

مردم مریوان و شهرک کانی دیار، به قاتل فرشته، به تهدید کنندگان و

قاتلین بعدی دخترانی که پا از مرزهای ممنوعیت های ناموسی - اسلامی فراتر میگذارند، جلوه ای از قدرت خود را نشان دادند. مردم در این اعتراض بعلاوه به خانواده هایی که سلامت دختران و زنان شان را به خطر میاندازند، خانواده هایی که به زنان و دختران، به جرم چشیدن اندک طعمی از آزادی، تعرض میکنند و آنها را "تنبیه" و مجازات ناموسی - اسلامی میکنند، درس فراموش نشدنی دادند. این مردم قدرت مقابله خود، آمادگی خود در دفاع از هر زن و دختری که مورد تعرض خانوادگی - حکومتی قرار میگیرد، را نشان دادند. مردم بعلاوه به جمهوری ضد زن اسلامی، نه تنها در کردستان، در سراسر ایران درس مهمی دادند. معترضین متحد و متشکل اعلام کردند که زن ستیزی اسلامی، قانونی و خانوادگی، را تحمل نمی کنند و برای جلوگیری از آن، متحد و متشکل، آماده اند. آنچه که موجب حمله مامورین دولتی به اجتماع اعتراضی مردم مریوان، دستگیر و زندانی کردن آنها شد، این اعلام حضور و این اعلام آمادگی بود. این جنبش قادر است هر دستی که توسط خانواده یا رژیم علیه زن بلند میشود را دستبند بزند! حرکت مردم مریوان و حوالی آن جلوه ای از جنبش مردمی دفاع از حقوق زن، جنبش رادیکال و سکولاری است که میتواند و قادر است به انقلاب ضداسلامی و زنانه برای به زیر کشیدن جمهوری اسلامی، گسترش یابد. زنده باد مردم آزادیخواه و برابری طلب مریوان!

در شرایطی که تعدادی از فعالین حقوق زن در پایتخت و سایر شهرهای ایران، با ارسال بادکنک

های بادی و رنگینی چون "کمپین یک میلیون امضا" دل به برخی قوانین "بهتر" اسلامی و ترجمه های "بهتری" از اسلام توسط آیت الله های "خوش خیم تر" دوخته اند تا بلکه قربانیانی چون فرشته مورد "عطوفت اسلامی" قرار گیرند و مجازات اسلامی "کمتری" از قضایی شدن را تجربه کنند، مردم مریوان پرده های این ریاکاری های عقیم و گمراه کننده را کنار زدند. در شرایطی که در شهرهای اصلی ایران فعالینی در کمپین های تعدیل لایحه اسلامی "حمایت از خانواده" مشغول چانه زنی بر سر حدود و ثغور اجرای محدودیت ها، مجازات ها و قوانین اسلامی در حق خانواده، زن و مرد و کودک اند، در چنین شرایطی مردم آزادیخواه و برابری طلب مریوان با اعتراض به کلیت قوانین ضد زن در قانون اساسی، درسهای مهمی به جنبش دفاع از حقوق زن در سراسر ایران دادند. مردم مریوان، در دل گردوخاکی که برخی از فعالین از قافله عقب مانده و طرفدار "تعدیل قوانین ضد زن - اسلامی" هوا کرده اند، فعالینی چون خانم عبادی، میدان جنگ واقعی بر سر حق زن را نشان دادند.

این حرکت جلوه باشکوهی از جنبش مردمی، ضد حکومتی، ضد اسلامی و غیر دولتی در دفاع از حق زن و در اعتراض به تمامیت قوانین ضد زن اسلامی بود. این راهی است که تمام مدافعین حقوق زن در سراسر ایران، تمام میلوونها زن و مرد و دختر و پسری که هر روز در کوچه و خیابان و مدرسه و دانشگاه و محل کار، علیه قوانین ضد زن و علیه آپارتاید جنسی اعتراض میکنند، میتوانند در آن قدم بگذارند.

کارگران! مردم!

فقر و فلاکت و گرسنگی موجبات تباهی فیزیکی و روحی ۷۰ میلیون زن و مرد و کودک در ایران را فراهم آورده است. اما چرا فلاکت؟! در مملکتی که پول نفتش سرسام آور سر ریز کرده است. در مملکتی که صنایع سنگین و زیر بنا و جاده ها و خط آهن دارد. در مملکتی که محصولات کشاورزی و میوه و دامداری و ماهیگیری و شیلاتش در جهان مشهور است، در مملکتی که نیروی جوان و کارآمدش ۷۰ درصد جمعیت را تشکیل میدهد... چرا اکثریت مردمش به این فقر و فلاکت دردناک دچار گشته است؟ چرا رفاه در این مملکت سرشار از نفت و دلار و معادن و صنایع و منابع و نعمات، یک خواب و خیال شده است؟

جواب در يك کلام این است که سرمایه داران بزرگ و دولتمردان انگل و مفتخور و دزد و خیل کسانی که در این آشفته بازار جیبیشان را پر کرده و میلیارد شده اند و همه اینها که کمتر از ۱۰ درصد جمعیت کشور را تشکیل میدهند، اما تمام درآمدها و منابع و ثروت جامعه را در چنگ و کنترل خود دارند.

نگاه کنید! در این مملکت تا دلت بخواهد پول و نان و نعمات و امکانات رفاهی و مسکن هست در مقابل هم میلیون میلیون انسان زن و مرد و کودک در فقر و فلاکت دست و پا میزنند و مرگ تدریجی فیزیکی و روحی را تجربه میکنند.

باید به سرچشمه رفاه دست یافت. ابزار و امکانات و نعمات دست اقلیتی مفتخور است. باید بر آنها شورید و همه را از آنها باز پس گرفت.

ادامه از ص ۱

حزب اتحاد کمونیسم ...

حسین مرادیگی

... جریان از این قرار بود، البته برای خواننده ای که از کم و کیف آن اطلاع ندارد. رهبری "حزب اتحاد کمونیسم کارگری" در ماه آوریل ۲۰۰۸ قراری صادر کرد و در آن اعلام کرد که به حزب حکمتیست می پیوندد. در این مورد نوشتند و جلسه پالتاکی گرفتند و از لزوم پیوستن خود به حزب حکمتیست سخن گفتند. در اینجا توجهتان را به دو پاراگراف از گفته های آنان در آن دوره که میخواستند به حزب حکمتیست به پیوندند و در "نشریه یک دنیای بهتر" شماره ۴۱ آمده است، جلب می کنم:

"ما در ابتدا بر این امر واقف بودیم که حزب حکمتیست پروژه اتحاد به معنایی که ما طرح کرده ایم را در دستور خود ندارد. اصراری هم نداریم که این رفقا این پروژه را در دستور خود قرار دهند و دارا بودن تبیین های متفاوت از این مساله را نیز بی اشکال میدانیم. از نظر ما این اقدام در شرایط حاضر شکل مشخص تحقق این پروژه است. ... ما اصراری نداریم همه تبیین ما را داشته باشند. و بالاخره از نظر ما اصولی ترین، سر راست ترین و سیاسی ترین اقدام، در صورت توافق و رای پلنوم وسیع کمیته مرکزی حزب در شرایط کنونی اعلام پیوستن به حزب حکمتیست و پایان فعالیت حزب اتحاد کمونیسم کارگری است.

از نظر ما روش کار، سیاست سازمانگری، کاربست متد رهبری، موقعیت جدیدی که به این اعتبار کسب شده، تغییرات در آرایش رهبری حزب و صراحت پیدا کردن اساسنامه و قوانین حزبی، و حتی سیاستهای ایندوره حزب حکمتیست مجموعه تغییراتی اند که برای ما قابل تامل و حائز اهمیت هستند. این مجموعه سیاستها بویژه بعد از کنگره دوم این حزب بازتاب خود را در پرتو تاکیدات و تصمیمات تازه این حزب منعکس کرده است. ما به جهت گیری اجتماعی و پراتیکی حزب حکمتیست واقفیم و این تلاشها را برای جنبش مان ارزشمند میدانیم." پلنوم دهم کمیته مرکزی حزب حکمتیست که در اواخر ماه

مارس ۲۰۰۸ برگزار شد در وقتی که برای بحث در مورد این دستور در نظر گرفته بود سرخط اصول خود را در این مورد و در موارد مشابه روشن کرد و در مورد خاص "حزب اتحاد کمونیسم کارگری" نیز نظر خود را اعلام کرد که من بسیار فشرده و مختصر به آن اشاره میکنم. به عنوان اصل، ما تاکید کردیم که هویت ما با جریاناتی مانند حزب کمونیست کارگری و کومه له و اکثریت و حزب توده و غیره صرفا از اساسنامه و برنامه در نمی آید بلکه از تعلق ما به جنبش اجتماعی دیگری، جنبش کمونیستی طبقه کارگر در میآید. و این تمایزی است هویتی و جنبشی.

گفتیم که تاریخ و سنت ما از تاریخ و سنت اینها متمایز است. در این صورت پیوستن جمعی هر گروه و سازمانی به ما عملا یعنی رقیق کردن جنبشی ما و این کار حزب حکمتیست را به مخرج مشترک گرایشات اجتماعی متفاوت و متضادی تبدیل خواهد کرد. واضح بود و هنوز هم هست که پیوستن به صورت فردی فرق میکند. ما گفتیم در مورد پیوستن هر کمونیستی که حزب ما را به عنوان حزبی برای فعالیت کمونیستی خودش انتخاب کند هیچ مانعی وجود ندارد که بیاید و تقاضای عضویت کند. در مورد پیوستن هر فردی از "حزب اتحاد کمونیسم کارگری" هم گفتیم که هیچ مانعی وجود ندارد که از حزب حکمتیست تقاضای عضویت کند. گفتیم اما با هویت گروهی و جمعی ما کسی را قبول نمیکنیم.

اینکه ما و "حزب اتحاد کمونیسم کارگری" از دو سنت اجتماعی متفاوت بودیم را هرکسی که ارزیابی ما را از این حزب زمانی که این حزب بوجود آمد و جواب آنها را به ارزیابی ما در مقابل هم قرار دهد، متوجه خواهد شد. در نتیجه گفتیم مساله پیوستن و اتحاد منطقی است، اما از پیوستن هر کسی در این حزب که خود را با ما هم خط میداند و حزب حکمتیست را حزبی میداند که در آن فعالیت کمونیستی خود را ادامه دهد، استقبال نمیکنیم.

گفتیم توصیه ای هم در مورد انحلال یا عدم انحلال هیچ جریانی که از سنت ما نیست نداریم. این در واقع اعلام روشن و بدون اما و اگر همان امری بود که رهبری

"حزب اتحاد کمونیسم کارگری" همانطور که ادعا میکردند از قبل بر آن آگاه بودند. رهبری "حزب اتحاد کمونیسم کارگری" به جای جواب سیاسی روشن به این توضیحات ما، جواب ما را که ظاهرا قبلا بر آن آگاه بودند، "برافراشتن دیوارهای سکتاریستی و فرقه گرایانه در تحزب کمونیستی نامید". در حالی که می توانستند بگویند با نظرات ما موافق نیستند، یا توضیحات ما را در این مورد قابل قبول میدانند، یا نظر ما را در این مورد که "حزب اتحاد کمونیسم کارگری" و حزب حکمتیست از دو سنت متفاوت هستند قبول ندارند.

یا میگفتند علیرغم نزدیکی ای که به ما پیدا کرده اند با این توضیحات ترجیح میدهند که فعلا از پیوستن به حزب حکمتیست خودداری کنند و بهتر است هر کس دنبال کار خودش برود.

من همانوقت گفتم اگر رهبری "حزب اتحاد کمونیسم کارگری" حتی از زاویه منافع سیاسی خود خطاب به ما میگفت، رفقای حزب حکمتیست ما با نظرات شما در مورد خودمان مخالفیم با وجود این به شما می پیوندیم و حرفهایمان را همانجا با هم خواهیم زد، سمپاتی زیادی را در پیوستن خود به حزب حکمتیست در میان اعضاء و کادرهای حزب حکمتیست ایجاد میکردند. به جای این اما در عرض یک شبانه روز به سرعت برگشتند روی آن نظراتی که هنگام انشعاب و بعد از آن در مورد ما داشتند.

همانطور که پیشتر گفتم شروع کردند به حمله علیه حزب حکمتیست در هر شماره نشریه "یک دنیای بهتر" خود و هنوز هم آن را بی و یا با مناسبت ادامه میدهند. حتی جایی که راجع به جمهوری اسلامی می نویسند نیشی هم به حزب حکمتیست میزنند! رهبری "حزب اتحاد کمونیسم کارگری" این تناقض را چگونه لاقبل برای اعضاء این حزب توضیح میدهد؟

اگر ارزیابی اش از حزب حکمتیست که در یک شبانه روز معلوم شد همان بود که هنگام انشعاب و اوایل تشکیل "حزب اتحاد کمونیسم کارگری" داشت، در این صورت چگونه رهبری این حزب در مورد پیوستن حزب خود به حزب حکمتیست قرار صادر

کرد؟ اگر پیوستن این حزب به حزب حکمتیست از سر مصلحت سیاسی روز رهبری این حزب نبود بلکه از سر احساس هم خطی با حزب حکمتیست بود چگونه در عرض یک شبانه روز به همان نظراتی برگشتند که هنگام انشعاب و اوایل ایجاد "حزب اتحاد کمونیسم کارگری" در مورد ما داشتند؟

بالاخره یک جای این کار خراب بود. نمیشود یک شبه از صادر کردن قرار در مورد پیوستن به حزب حکمتیست و تعریف از حزب حکمتیست به همان نظرات قبلی دوره انشعاب در مورد حزب حکمتیست برگشت.

این رویداد در واقع میدان عملی بود برای ثابت کردن نظر درست ما در مورد مخالفت با پیوستن جمعی "حزب اتحاد کمونیسم کارگری" و هر جریان سیاسی مشابهی. ثابت شد که بهتر این بود که این حزب کار خودش را بکند و ما هم کار خود را. این به نفع هر دوی ما بود و هست.

چون اگر کسی خود را واقعا هم خط یک حزب و یا یک جریان سیاسی بداند چرتکه نمی اندازد، میرود و به آن حزب و یا جریان سیاسی مورد نظر خود می پیوندد. نحوه برخورد رهبری "حزب اتحاد کمونیسم کارگری" به توضیحات روشن و مستدل ما در این مورد و موارد مشابه، برگشتن یک شبه آنها به همان نظرات قبلی ای که در مورد ما داشتند، آنها بدون کوچکترین توضیحی در مورد این تناقض کننده، یک روز قرار پیوستن، فردای آن روز برگشتن روی نظرات قبلی خود در مورد ما، به نوبه خود نشان داد که حزب ما و "حزب اتحاد کمونیسم کارگری" از دو سنت اجتماعی طبقاتی متفاوت اند.

عدم توضیح رهبری "حزب اتحاد کمونیسم کارگری" در مورد این تناقض حتی به اعضاء این حزب که قرار بود با هم به ما پیوندند، به جای آن استفاده از هر فرصتی برای حمله به حزب حکمتیست برای جبران "مافات"، خود بیانگر سنت شناخته شده و تجربه شده چپ سنتی است. چپی که از بیان واقعیت میگریزد، از نگاه کردن در چشم واقعیت می هراسد، از خود شروع میکند و خود را با ور رفتن به دنیای درونی خویش، تسلی میدهد.

فمینیسم، اصلاحات و قانونگرایی یا برابری کامل زن و مرد

پری زارع

... دوم خرداد فرصتی بود تا در میان این طیف، فمینیست ها بیشتر از همه پرچم مخالفت با تبعیض جنسی را به دست بگیرند. در حالیکه امکان اشاعه فرهنگ سوسیالیستی و برابری طلبی و مبارزه و تلاش برای برابری کامل و بی قید و شرط زن و مرد برای زنان و مردان کمونیست و سوسیالیست بطور سیستماتیک تنگ و تنگ تر می شد. به همین دلیل، برای این بخش از فعالین حقوق زن ابتدا این امید بوجود آمد که فمینیسم بتواند ابزار و وسیله ای باشد که بتوان از طریق آن، بخشی از زنان را برای کسب هر درجه از آزادی و حقوق انسانی خود بسیج و متشکل کرد. در این دوره علیرغم هر نقدی به فمینیسم، همکاری و همدلی با این جریان و استفاده از امکانات علنی ای که در اختیار داشتند، به نفع جنبش برابری زن و مرد ارزیابی می شد. فمینیست ها که اساسا خط مشی خود را بر کار فرهنگی بنا نهاده بودند، با بهره وری از امکانات لازم در کل به کار نشر ادبیات فمینیستی مشغول بودند. بر خلاف چپ های غیر اجتماعی، تلاش اولیه زنان و مردان سوسیالیست و کمونیست برای همکاری با فمینیست ها در برگزاری ۸ مارس ها و سایر تحرکات اجتماعی و برای استفاده از هر اندازه انرژی و پتانسیل موجود در جامعه، علیرغم هر اختلاف فکری، تلاشی صمیمانه بود. اما متأسفانه این جهت گیری انسانی و اصولی نتوانست مانع از افتادن فمینیسم به دامن اصلاح طلبی و قانون گرایی محض تحت نام تغییر قانون گردد. طولی نکشید که لیبرالیسم حاکم بر جنبش فمینیستی تحت عنوان "تاکتیک های لیبرالی"، اختلاف در دیدگاه ها و راه حل ها را آنقدر عمیق کرد که نه تنها توقع همراهی و همکاری منطقی شد، بلکه این خط مشی لیبرالی آنها را کاملاً در صف مقابل چپ و کمونیسم و برابری خواهی بی قید و شرط قرار داد. پس از آن یک مسئله کاملاً روشن شد و آن این بود که فمینیست ها به هر کس که خود را فمینیست می نامید از قومی و مذهبی و اسلامی

و ... نزدیکتر بودند تا به چپ ها و کمونیست ها. آنان تحت نام فعالیت فرهنگی هر گونه فعالیت سیاسی و حزبی چپ و کمونیستی را تخطئه و از آن گریزان بودند. در مقابل، سیاست دفاع از ۲ خرداد را برگزیده و سپس به همراه شخصیت های رفراندوم خواهی چون مهرانگیز کار تا مدتی به یکی از پرچمداران این طرح ارتجاعی تبدیل شدند. از همان زمان فمینیسم به تدریج از دایره ی تلاش برای تغییراتی ولو جزئی خارج، و به جرگه ی لیبرالیسم قانون گرا پیوست. اگر زمانی فعالیت فمینیست ها بر آگاه گری اجتماعی از طریق اشاعه ی ادبیات فمینیستی و در همان قالب نقد و اعتراض به موقعیت فرودست زنان متمرکز بود، و این در خود امری مثبت بود، اما به تدریج و با ادغام نیرو و توان خود در کمپین یک میلیون امضا، بر خلاف نظر گردانندگان آن که "از دایره حرف به حوزه عمل" وارد شده اند، فعالیت های آگاه گرانه فمینیستی شان هم تحت تاثیر این کمپین به حاشیه رانده شد. اظهار نگرانی نوشین احمدی خراسانی، در مطلبی تحت عنوان "مادر کمپین یک میلیون امضا اشتباه کردیم" همین واقعیت را نشان می دهد. او می گوید که نهادهای مدنی، فرهنگی و فمینیستی دست اندر کار کمپین نمی بایست خود را در آن ادغام و هویت شان را گم می ساختند. ایشان با اشاره به گوشه ای از تناقضات موجود در کارکرد جریانات دست اندرکار کمپین و دیگر تحرکات حول و حوش آن به دنبال راه برون رفت می گردد و طبیعی است که موفق نمی شود. وی از طرفی می گوید که مدتهاست فعالیت تشکل های غیردولتی (NGO) کارآمدی خود را از دست داده و به قول معروف مجوز این نهادها دیگر "به درد سبزی پاک کردن هم نمیخورد" و از طرف دیگر نگران این است که نمی بایست مرکز فرهنگی زنان و دیگر نهادهای مشابه خود را در کمپین یک میلیون امضا منحل می کردند. این یک واقعیت است که با پایان

با قلم و دفتري سراغ جمع آوري امضا مي فرستند و مهلت چند ساليه اي هم براي آن تعيين ميکنند تا بلکه به کمک تفاسير شرعي امثال آيت الله صانعي مطالبه اي را به کرسی بنشانند، جنبش اعتراضی زنان را به بیراهه می کشانند. امید واهی می دهند و حتی هیچ امیدی نمی دهند. این ها نه تنها تأثیری در تغییر شرایط فرودست زن و آپارتاید جنسی ندارند؛ حتی راه برون رفت خود را هم گم کرده اند. برای مثال، فعالین فمینیست معتقدند که باید کمپین را نهادمند کرد. برای این کار پیشنهاد می کنند از دل کمپین "هسته های خودبنیاد" درست شود و این هسته ها حول سایت های جدید متشکل گردند و در پروسه ای ۱۰ ساله خود را تثبیت کنند! در واقع با این چشم انداز بدون تعجیل و مسالمت آمیز و قانونی، قرار است قوانینی مانند حق حضانت، ازدواج و طلاق، ارث و دیه به نفع زنان تغییر کند! این راهکارهای بی ثمر و بی تعجیل، دست جمهوری اسلامی را در نهادینه کردن آپارتاید جنسی همچنان باز می گذارد. تصورش را بکنید؛ زنانی که هم اکنون منتظر اجرای حکم سنگسارند. میلیونها زن اسپر آپارتاید جنسی اند و از آن رنج میبرند. میلیون ها دختر جوان در مدارس و خیابانها و حتی در میان خانواده های تحت تاثیر تبلیغات مذهبی و مردسالار هیچ امنیتی ندارند و ... همه اینها باید امید خود را به کمپینی ببندند که قرار است در پروسه ای ۱۰ ساله و بر روی سایت های اینترنتی از خود "هسته های خودبنیاد" بیرون دهد! فعالین این کمپین قرار نیست اجتماعی شوند. نهادهای حول آن قرار نیست توده ای شوند. امضا کنندگان قرار نیست یک روز به خیابان آورده شوند و نه تنها قرار نیست این اتفاقات بیفتند، بلکه به اذعان نوشین احمدی خراسانی خود نهادهای موجود یکی پس از دیگری دچار بحران و یا در کمپین منحل می شوند و چشم انداز حرکت خود کمپین هم دچار بحران است.

از میان اخبار

توس رژیم از هر اقدام انسانی مردم!

باز پرس جنایی تهران ۳ هنرمند سینمایی ایران، عزت الله انتظامی، پرویز پرستویی و کیومرث پوراحمد را به دادسرا احضار کرده است. جرم آن ها اقدام به جمع آوری پول برای گرفتن رضایت از خانواده اولیای دم ذکر شده است. کار جمهوری اسلامی به جایی به رسیده است که حتی تحمل اقدام انساندوستانه و شرافتمندان شهروندان این مملکت را نسبت به همدیگر ندارد. این برای هر رژیم مستبدی که اینچنین از هر حرکت مردم میترسد باید پایان کار باشد. این یک طرف قضیه است و وضع و حال رژیم را می‌رساند. اما از طرف دیگر اقدام هنرمندان برای جلوگیری از اعدام یک جوان که بار انسانی و دلسوزانه دارد خود اقدام مثبتی است اما ناکافی است. در یک جامعه با آن اقتصاد و سیاست و فرهنگ معین و در شرایط فقر و گرسنگی و اختناق و دخالت در زندگی روزمره مردم، خشونت امری عادی و محصول این شرایط غیر انسانی است. با کدخدا منشی و پادرمیانی و جمع آوری اعانه چند نفر و چند انسان قربانی این شرایط غیر انسانی را میتوان از زیر تیغ اعدام و زندان و شکنجه بیرون کشید؟ رضایت چند نفر را میتوان با پول خرید؟

اعدام شنیع ترین اقدام نسبت به انسان است. قتل عمد است. باید علیه اعدام بود و برای لغو مجازات اعدام تلاش کرد. تلاشهای فرهنگی و سیاسی هنرمندان میتواند به بیداری و هشیاری جامعه و بر انگیزتن مبارزه ای وسیع و تلاشی اجتماعی برای لغو اعدام و قانون قصاص کمک کند. شرکت تعدادی از هنرمندان در مبارزه برای آزادی دانشجویان آذیخواه و برابری طلب و دیگر زندانیان سیاسی الگویی در این زمینه است.

جواب زور را با زور باید داد!

احمدی مقدم فرمانده نیروی انتظامی، جرایم ناجا در حق زنان را به عنوان دستاورد معرفی و با بی شرمی گزارش داده است که در چند روز اوایل کار ۲۹۶ دستگیری به اتهام بدحجابی و ۳۵۷۲ تذکر، تذکر به ۱۷۱۳۵ زن در فرودگاه، جلوگیری از مسافرت ۵۰ زن به اتهام بدحجابی، دستگیری ۱۰۹۸ زن در تهران به اتهام بدحجابی... داشته اند. سرانجام احمدی مقدم اعتراف میکند که اگر زور در کار نبود زنان ایران حجاب را دور ریخته بودند. جمهوری اسلامی با طرح امنیت اجتماعی اش که اساسا برای سرکوب زنان و تداوم تحمیل حجاب اجباری ایجاد شده اما همزمان تحت عنوان مبارزه با ارادل و اوباش و اعدام گروهی، جو پلیسی و ارعاب را در جامعه دامن میزند. جمهوری اسلامی برای ادامه هر روز حیات کثیفش به زور نیاز داشته و دارد. جواب زور را باید با زور داد. زور و قدرت طبقه کارگر و مردم زحمتکش در اتحاد و تشکشان است. باید با اتحاد و یکپارچگی بر این جانیان و غاصبان نان سفره مردم و حافظان آپارتاید جنسی شورید. باید با سازماندهی یک مبارزه بی امان نان را به سفره کارگران و مردم زحمتکش و آزادی را به جامعه برگرداند.

شعله های جدا از هم خشم کارگران!

کارگران کارخانه لاستیک سازی البرز در جاده ساوه تهران برای سومین بار در ۶ ماه اخیر دست به اعتصاب زده اند. کارگران حقوق معوقه شان را میخواهند که اغلب به ۶ ماه میرسد. کارفرما تولیدات کارخانه را فروخته، انبارها را خالی کرده و از وارد کردن مواد اولیه برای تولید خودداری میکند. کارخانه تعطیل شده و کارگران کماکان به تجمعات خود و روشن کردن آتش در محوطه کارخانه ادامه میدهند. رژیم تا کنون جواب کارگران را با تخریب دیوار حیاط کارخانه با بولدوز و حمله به آنها، دستگیری و شکنجه کارگران و سرانجام خسته و فرسوده کردنتشان، داده است. این سیاست ضد انسانی و ضد کارگری دولت و سرمایه داران علیه کل طبقه کارگر اعم از شاغل و بیکار است. پاسخ این جنایات بورژوازی را باید با برپایی مجامع عمومی کارگری، اعتصابات سراسری و هماهنگ و ایجاد اتحادی پایدار از کارگران شاغل و بیکار علیه بیکاری ممکن است. شعله های آتش جدا از هم خشم کارگران را باید به هم وصل کرد.



بحران کمپین و نهادهای دخیل و بی افقی فعالین آن، نتیجه ی قانون گرایی محض، تداوم اصلاح طلبی شکست خورده و نهایتا بحران هویتی یک اقدام بی خاصیت است که از همان ابتدای شکل گیری برای ما و بسیاری دیگر روشن بود. شعار زنان ایران فمینیست شوید، نه راه نجات توده ی میلیونی زنان در ایران است و نه خود فمینیست ها را به جایی می‌رساند. تنها یک جنبش برابری طلبانه با پرچم برابری کامل زن و مرد میتواند امید رهایی را متحقق سازد. راه نجات زنان از آپارتاید جنسی، از تحقیر و بی حرمتی، ایجاد تحرکی برابری طلبانه برای احقاق حقوق زنان و برابری کامل زن و مرد است. زنان و مردان سوسیالیست و کمونیست و برابری طلب میتوانند پرچمدار این جنبش عظیم برابری زن و مرد و لغو آپارتاید جنسی شوند. حتی به عنوان فمینیست هم اگر

شانس برای ابراز وجود و حضور در جامعه وجود داشته باشد، باز در گرو وجود چنین جنبشی است. علاوه بر آن، جنبش برابری زن و مرد راه رهایی هر زنی صرفنظر از موقعیت اجتماعی و اقتصادی و فکری است. شعار رهایی بخش توده میلیونی زنان، زنده باد برابری کامل زن و مرد و لغو آپارتاید جنسی است. باید با این مطالبه و نه کم تر سراغ جامعه و سراغ زنان و دختران

معرض و متفرد از آپارتاید جنسی رفت. آنها را جمع و متحد و متشکل کرد و به خیابانها و میدانی شهرها کشاند. تنها گوشه ای کوچک و نسیمی از این نوع جنبش و تحرکات انسانی سوسیالیست ها و زنان و مردان برابری طلب در ایران و در ابعاد بین المللی است که جمهوری اسلامی را از اجرای عمل شنیع سنگسار باز داشته است.

نه قومی، نه مذهبی، زنده باد هویت انسانی